



۲۰۱۸/۰۸/۰۳

دوکتور محمد اکبر یوسفی

سیاست ملی و ملت گرایی!

(قسمت سوم)

مؤلف استدلال می نماید، که اعضای گروپ های که متشکل از طبقات بزرگ باشند، با چنین ترکیب، که با تعریف در مطابقت باشد، در هر وقت و هر زمان، بحیث "ملت" توصیف شده می تواند. اما استثناء، همواره می تواند وجود داشته باشد. از جانب دیگر اجتماعاتی هم وجود دارند که تعریف بر آنها صدق می کند ولی "ملت" نیستند و یا اصلاً "انگیزه ملت شدن را ندارند. **هم چنان بدون شک با "ملت های"، سروکار داریم، که باز هم مشخصات مطلوب را نشان نمی دهند.** (، ایریک هوبسباوم، ص ۱۶)

در مورد مشخصات ذکر شده در تعاریف، بشمول تعریف "ستالین"، "ایریک هوبسباوم" استدلال می نماید، که مشخصات چون زبان، روابط و وابستگی نژادی (ایتنی) و غیره، مبهم اند. این مفاهیم هم چنان، تحول پذیر و کثیرالمفهوم و چند معنایی یا "کثیر المعنی" شناخته شده است. این اصطلاحات و مشخصات را بحیث نقطه اتکاء و جهت یابی، "ایریک هوبسباوم"، به همان پیمانه نابکار می داند، مانند اینکه مسافری، برای تعیین جهت مسیر خویش، از تشکلات ابرها، بعوض نقشه و یا خط السیر ترسیم شده، کار گیرند. او در عین حال برجسته ساخته می گوید که طبیعتاً، برای اهداف تبلیغاتی برنامه ریزی شده، کار آمد می سازند. این امر را متفاوت از شیوه توضیحی می داند. مؤلف مثال جالبی را برای مجسم ساختن استفاده تبلیغاتی "ملت گرایانه" از چنین تعریف «عینی»، از وضعیت، سیاست جاری، در جنوب شرق آسیا، بیان می دارد.

«توده های "تامیل" زبان، "سیلون" ملتی را می سازد، که در هر مشخصه اساسی یک ملت، از "سنگهالی ها" متفاوت اند، نخست و قبل از همه، در تاریخ خودی گذشته روی جزیره، که اقلاً به همان پیمانه قدیمی و افتخار آمیز می باشد، مانند آنچه در مورد سنگهالی ها صدق می کند، در مورد آنها نیز صدق می کند. موضوع دوم اینست که، مبتنی بر واقعیت ای که دارای چنان یک گروپ زبانی می باشد، که در اساس از سنگهالی ها، متفاوت اند، با یک میراث "کلاسیک" بی نظیر توأم با انکشاف مدرن زبان، که تامیلی تمام مقتضیات امروزی را جوابگوست، و بلاخره بنا بر اسکان در قلمرو و مناطق محاط به مرز آن. ..» (، ایریک هوبسباوم، ص ۱۶ - ۱۷)

حال می بینیم که "ایریک هوبسباوم" چگونه هدف تبلیغاتی این نقل قول را تعبیر و تشریح می کند. مؤلف می گوید که هدف مطلب فوق روشن است: «**خواست خود مختاری برای این ساحه، "بالغ بر یک بر سوم جزیره"**» سریلانکا، تشریح می گردد، تا به نفع و **خواست ملت گرانی تامیلی انجام یابد.** چیز دیگری که در قدم اول به چشم نمی خورد، ممکن در عقب آن پوشیده باشد. لیکن یک حقیقت به ارتباط اسکان منطقی، دو ساحه جغرافیایی را که جدا از همدیگر میباشد، می پوشاند. قسمت ای که در آن **تامیلی ها** با ریشه های مختلف مسکون اند (باشندگان اصلی و یا بومی و اخیراً کارگران مهاجر از هند)؛ منطقه ای که

بدون وقفه، توسط تامیلی‌ها مسکون شناخته شده است، در برخی از ساحات آن، الی یک بر سوم آنها را سنگ‌های ها و ۴۱ فیصد را تامیلی زبان‌هایی تشکیل می‌دهند، که به هیچ صورت خود آنها را بمفهوم ملی، تامیلی ندانسته، بلکه خیلی بیشتر مسلمان «محمدان» می‌دانند. لیکن هرگاه ساحاتی را از نظر دور نگه داریم که در آن کارگران مهاجر هندی بسر می‌برند، پس خیلی سؤال برانگیز است، که آیا این ساحات بدون وقفه و بطور دوامدار، منطقه مسکونی، بومی‌های تامیلی بوده باشد. در ساحاتی که مدعی بر موجودیت دوامدار تامیلی‌ها می‌باشند (۷۱ تا ۹۵ فیصد آنها را «باتیکالوا»، «مولایتیوو»، «جفنا») سکونت داشته، در عین حال مناطقی که خود بآن تامیلی نام داده اند، فقط ۲۰ الی ۳۳ فیصد نفوس مردم آنجا را می‌سازند («امپرال»، «ترینکومالی»)، بناءً در یک مورد دیگر، بمفهوم خالص، «کارتوگرافی» این ساحه فهمیده شده می‌تواند. («ایریک هوبسباوم»، ص ۱۷)

در مذاکرات سال ۱۹۸۷م، که بخاطر ختم جنگ داخلی در سریلانکا صورت گرفت، «ایریک هوبسباوم» می‌نویسد: تصمیم بر آن بود تا در عمل باید آنچه را انجام داد، که فقط انعطاف در برابر خواسته‌های سیاسی ملت گرایان تامیلی، صورت گیرد. موصوف علاوتاً می‌افزاید، که ادعای «گروپ خودی زبان» سر پوشیده، در حقیقت بدون شک وتردید، که بومی‌های تامیلی، مهاجرین هندی و مسلمانان (محمدان‌ها) به هیچ صورت دیگر، به جز از طریق زیانشناسی،، ممکن نه یکبار هم درین، یک جامعه متجانس نمایش یابد. آنچه به «تاریخ گذشته خودی» ارتباط می‌گیرد، چنین چرخش، قریب به اطمینان بمثابه ادعای بی‌مورد و نا بهنگام، ارزیابی می‌گردد. این امر پرابلم‌های اصلی را به بیراهه برده و یا، تا سر حد، بی‌محتوایی بسوی نا معلوم و نامعین می‌کشاند. درینجا اظهار «ایرنیست رینان» صدق می‌کند، که بیش از صد سال قبل، چنین ارزیابی نموده است:

«فراموشی و یا غلط فهمی از تاریخ، عنصر اساسی در ایجاد یک ملت شناخته می‌شود.»

«ایریک هوبسباوم» به ادامه قبل از دو سطر فوق می‌نویسد که طبیعتاً می‌شود بر ضد آن اعتراض کرد، مبنی بر این، که گفته می‌شود که از متون تحریر یافته، بمنظور اهداف آشکارای تبلیغ و پروپاگند، مطالعه غیر انتقادی صورت گیرد، فقط این که کدام سهم در انجام کار، در بخش علوم اجتماعی شمرده شده باشد، لیکن، درینجا مسئله بر آنست که، می‌خواهند، تا قریب هر یک از طبقه‌بندی‌های یک جمعیت، بحیث «ملت»، بر بنای چنین به اصطلاح مشخصات عینی، پذیرفته می‌شد، و باید اعتراضات مشابه قابل تحمل می‌بود، تاجائی که ادعا، به عنوان «ملت» بخشیده شده است، با دلایل دیگر نمی‌توان ثابت نمود. («ایریک هوبسباوم»، ص ۱۸)

مؤلف سؤالی را مطرح می‌سازد که: این کدام دلایل دیگر است؟

جاگزینی بدیل («الترناتیف») در برابر عینی («اوبجیکتیف»)، همانا تعریف ذهنی («سوبجیکتیف») است، که آیا انبوه یا جمعیت اشتراکی («کولکتیف») (مبنی بر ادعای «رینان» (Renan): «یک ملت رأی، قاطبه مردم» (پلیبیسیت)) در هر روز است» (و یا بطور انفرادی بر اساس نمونه و سرمشق «مارکسیست‌های اتریشی»، که برای آنها، «ملیت» با اشخاصی ارتباط داده شده می‌توانست، که همیشه، کجا و با کی زندگی می‌داشته اند، تا حدی که خود آنها را مستحق می‌دانسته اند.. «ایریک هوبسباوم» هر دو تلاش را پوشیده یا با لفافه شناخته، می‌گوید که، از فشارها و جبر عینی بدون آزمایش، تلاش بکار برده می‌شود، تا بر طبق فرضیه، به بیراهه سوق داده شود، طوری که هر دو مرتبه، علی‌الرغم اینکه وسیله مختلف را بکار می‌برند، تا تعریف «ملت» را هم با چنان قلمرو مطابقت دهند، که در آن همین افراد و اشخاص، با یکدیگر زندگی می‌کنند، که در زبان و یا مشخصات «عینی» دیگر تفاوت نشان می‌دهند، مانند فرانسه و یا در پادشاهی «دوناو» (رودخانه دانوب) صادق بوده است. هر دو خود را در برابر آن، اعتراضی قرار می‌دهند، که تعریف یک ملت بوسیله شعور اعضای آن، که به آن مربوط باشند، حشو قبیح و یا زائد و مکرر («تاتولوژی») شناخته می‌شود، فقط بعد از آن یا در آخرین مرحله گفته می‌توانند، که چه چیز باعث ایجاد ملت شده است. یا علاوتاً می‌توانند که این امر، بدون تعمق بسوی «اراده گرائی» و یا «فلسفه اختیار افراطی»، کشانده شود، و مدعی شوند، که همه آنچه که، بیک ملت، در ایجاد و خلقت آن و یا در دوباره بوجود آوردن آن، نیازمندی احساس گردد،

گویا خواست یکی است: وقتی اگر بطور نمونه تعداد کافی باشندگان جزیره "سایلت" یک ملت "سایلت" را بخواهند، پس آنها وجود خواهد داشت. (،ایریک هوبسباوم، "همانجا)

درین رابطه در حاشیه صفحه، مطلب جالبی به نظر می خورد که از "کارل رینر" نقل گردیده است و موصوف بعد از آنکه ملیت را با مذهب مقایسه می کند، به این نظر است که بوسیله یک: « توضیح مستدل بر فرد [اندیویدومس] که وابستگی به ملت، خصوصیت حقوقی دولت [...] است، مانند "کاتولیکیت"، چون در سن پختگی، رابطه حقوقی پدر و فرزند و غیره

مؤرخ معروف جهان، ،ایریک هوبسباوم" در رابطه با تشریح فوق، در مورد اراده گرائی، می نویسد که گرچه اراده گرائی، بخصوص بعد از دهه شصت قرن گذشته، یکسلسله تلاش ها و تجربیات را باخود داشته است، تا ملت را از طریق ایجاد و احیای شعور استدلال نمایند، باز هم نمی تواند هیچ نوع انتقادی را بر ناظران متفاوت چون "اوتو باور" و "رینان" توجیه نمایند. آنها درست می دانسته اند، که ملت ها هم چنان عناصر عینی مشترکی هم داشته اند. به هر صورت، قرار دادن شعور و یا تصمیم انفرادی را بحیث معیار («کریتریوم») برای ملت، بمعنی دشواری غیر قابل تذکر را نیز آشکار می سازد. چنین حالت نهایت بغرنج وچندین جانبه بوده می تواند، که انسان ها می توانند خود را بحیث اعضای یک گروه، تعریف کنند و باز بطور مجدد تعریف کنند، ولی تابع یک انتخاب («اوپشن») باشند: تصمیم برای وابستگی بیک "ملت" ویا "ملیت"، در سطح سیاسی و یا اداری، امروز باید یک چنین انتخاب صورت گیرد، بدلیل این که ما در دولت هایی بسر می بریم که پاسپورت توزیع می کنند و یا در یک نفوس شماری، سؤال وابستگی زبانی یا لسانی را مطرح می سازند.

مؤلف تبعه برتانیه و دربخش علوم تاریخ و بشر شناسی، ممتاز بوده است. مثالی را درین رابط بدین متن بیان می دارد: بازهم امروز هنوز کاملاً ممکن است تا کدام شخص خود را بطور مثال که در "سلوح" زندگی دارد، نظر به شرایط،- گوئیم - بحیث تبعه دولت برتانیه احساس نماید و یا (در برابر دیگر اتباع برتانیه رنگ جلد دیگر دارد.) بحیث هندوستانی و یا (در جمعیت دیگر هندی ها) "گودچار" و یا (در برابر هندو ها و مسلمانان) بنام "جین" او وابسته به یک "کاست" یا یک قبیله و یا کدام کسی که در چهار دیوارش هندی و نه "گوجراتی" صحبت می کند و غیره. در عین حال این هم ممکن است تا "ملیت"، بر یک بعد تقلیل داده شود، که آیا سیاسی، فرهنگی و یا طور دیگر (فرض کنیم انسان از جانب یک قدرت مافوق دولت، به آن مجبور ساخته می شود). انسان ها می توانند خود را هم چنان بحیث "یهود" قلمداد نمایند، بدون این که وابسته به عین مذهب، زبان، فرهنگ، رسوم و عنعنات، تاریخ، ، و حتی میرا از طرز فکر یا مفکوره "دولت یهودی"، با یکدیگر گروه مشترک داشته باشد. ازین حالت هم هیچ تعریف عینی و ذهنی برای "ملت" استخراج شده نمی تواند. بر مبنای حقایق فوق، نه تعریف ذهنی و نه هم تعریف عینی برای "ملت" قانع کننده است، هر دو به گمراهی می انجامد (،ایریک هوبسباوم،" ص ۱۹)

مؤلف در حالیکه جوانب مختلف دیگر را تذکر می دهد، باز هم یک تعریف مقدماتی خود را بحیث فرضیه کاری بدین ترکیب ارائه می نماید: ... به هر یک از اجتماع بزرگ کافی انسان ها اطلاق می گردد، که اعضای آن خود را وابستگان یک "ملت" بدانند. این که آیا بدون شک همچو اتحاد و یا اجتماع، خود هم همین گونه می فهمد، بطور ساده نمی گذارد، تشخیص گردد، که انسان از کدام مؤلف و یا رهبر سیاسی سازمان ها بپرسد، که خود برای همان جمعیت، وضعیت و چگونگی یک "ملت" را مدعی بوده و مطالبه می نماید.

همین کتاب را مؤلف، قبلاً بطور "لکچر" ها یا مواد درسی، در یک کشور ای ایراد نموده است که مردم آن از ملت گرائی چنین مفهومی را درکله پرورانده بودند. او می نویسد که از سال ۱۹۶۹م ببعده، نتایج مصیبت آمیزی را ببار آورده است، که در نتیجه به ورشکستگی انجامیده است. در محتوای اعلام شکست و افلاس این مشی، یا «تت» یعنی، نظریه علمی ذیل شامل بوده است: «یک ملت گرائی نژادی ("ایتنی") و یا ملت گرائی مبتنی بر زبان، که برای هر "ملت"، مشی ایجاد یک دولت حاکم

را در پیش می گیرد، بمثابة یک برنامه عمومی غیر عملی شناخته می شود، و برای اهداف سیاسی و خود برای مسایل نژادی («ایتنی») و زبانی جهان درختم قرن بیستم، نامربوط بوده و به احتمال قوی، نتایج ناگواری را ببار خواهد آورد، در صورتی که عملاً تلاش بخاطر عملی ساختن آن صورت گیرد. این امر که همانا درختم جنگ اول جهانی بمشاهده رسیده بود، به قوی ترین احتمال، بحیث وزش بعدی، پس از "جنگ سرد"، تحقق خواهد یافت.» (ایریک هوبسبوم، ص ۸)

جوانان کشور ما که دارای وجوه مشترک با جوانان کشور های اسلامی، چون تونس و مصر، بحیث هم دین و هم کیش می باشند، باید این حوادث را از نظر دور ندارند. درین هر دو کشور، در نتیجه سهم توده های وسیع مردم، انقلاب ها به پیروزی رسید، جوانان آنها با استفاده از امکانات انترنیت و مفکوره های عصر ما، پیروان تمام ادیان و مذاهب و وابستگان همه نژاد ها را که خواست شریفانه مشترک، برای آزادی و دیموکراسی داشته اند، به همچو دست آورد بی مثال، نایل شدند.

در مدت قریب صد سال، ممکن است این اولین بار بوده باشد که چنین انقلاب ها، به پیروزی رسیده اند. در حالی که در گذشته در چنین کشور ها، "حاکمیت ها"، از طریق نظامی یکدیگر را سرنگون می ساخته اند، مصر (قوی ترین اردوی کشور های عربی)، از طریق تظاهرات توده های مردم از تمام گروپ های اجتماعی، با هویت «مصری بودن» که یک هویت ملی است، بعد از سقوط یک "دیکتاتور" سی ساله، اردو را برای کنترل جامعه مؤظف ساخت. چنین حالت در قرن بیست، مثالی را نمی یابد. این هم نیروی نسل جوان و تسلط آن بر تخنیک جدید اطلاعاتی و سازمانده برق آسا.

بر اساس راپور های مطبوعاتی، از نسل جوان در حزب "اخوان المسلمین مصر" که گفته است: «ما آن سیاستی را عملی می کنیم که مردم بخواهند، نه آنچه که مذهب حکم کند». همین مطلب که تنها خلاصه اظهار تلویزیونی از حافظه، روی کاغذ آورده شده است، بحیث یک اظهار مثبت، امید هایی را زنده می سازد، که نسل جوان در عصر رسانه های مدرن، ابتکارات خلاق را هم از خود نشان می دهند. اتحاد و فشردهگی در بین تظاهر کنندگان، مظهر روشن موجودیت وحدت ملی و هویت مصری بودن بوده است. ما که فعلاً هم عصر مردمان قرن هژده و نوزده نیستیم و قرن بیست را هم تازه پشت سر گذاشته ایم، انقلاب های تونس و مصر این امید را نوید می دهد، که بنیانگرایی، مصروف تجدید نظر است و یک امر طبیعی است که اختلافات بین پیر و جوان، بهتر گفته شود. فکر کهنه و نو، یک عمری خواهد داشت، امید است کوتاه باشد. اگر حلقات همفکر همین "عضو جوان اخوان المسلمین مصر"، در افغانستان نیز چنین منطقی را بپذیرند، و در مشی سیاسی آنها، از جانب خود، چنین محتوا ببخشند، یقین است که جنگ "خانمانسوز" از کشور ویران ما بسرعت رخت سفر خواهد بست.

فاکت ها و مطالب چندی که درین نوشته، جمع بندی گردیده است، از ادوار مختلف و سیاستمداران و دانشمندان کشور های مختلف یادداشت گردیده است. این کار که تحقیق کوچکی را میتواند نشان دهد، بخاطری رویدست گرفته شده است، تا شود که از طریق بحث و تبادل معلومات بین علاقمندان، از تجارب گذشته کشورهای دنیای ما، بخصوص اروپا، آنچه که برای افغانستان و افغانها هم مفید بوده میتواند، فلتر گردد. مقوله معروفی درکشورهای اروپایی و بخصوص در حلقات انجیران و اهل کار سازندگی وجود دارد که میگویند: «اختراع دوباره چرخ ضرور نیست.» بناء آن اشتباهات سنگینی که دیگران در مشی آنها مرتکب شده اند، نباید با طرق مشابه، از جانب ما تکرار گردد. پایان



قسمت اول و دوم این مطلب را با کلیک بر لینک های آتی مطالعه فرمائید:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Yusufi_akbar_siyasat_mili_wa_melatgraii_۱.pdf
http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Yusufi_akbar_siyasat_mili_wa_melatgraii_۲.pdf